

دکتر محمد فاضلی

استاد زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

## تأملی در برخی از فنون بلاغی

### «مُشاکله»

#### چکیده

برخی از فنون بلاغی گاهی در میدان عمل و تطبیق مصادیق با تعریف‌های مربوطه ابهاماتی پیش می‌آورند و باعث شک و وسواس می‌شوند، تا آن‌جا که ممکن است پژوهشگر یا دانشجو مواردی از آنها را تکراری بیابد؛ یا آن‌ها را در هاله‌ای از غموض ببیند؛ و یا حداقل آن‌ها را سر جای خود ننشاند. این‌گفتار به برخی از این فنون نزدیک به هم و در هم تنیده با همسایه‌های درون‌مرزی و بیرون‌مرزی، می‌پردازد: از آن جمله در مقاله‌ی حاضر فن «مُشاکله» است که در این رابطه موضوعات زیر را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد:

- ۱) تعریف دقیق خود فن و تبیین آن. ۲) تفاوت مُشاکله با همسایه‌های نزدیک، و اشاره به اشتراکات و افتراقات آنها، ۳) بیان ارزش‌های هنری و غرض وجودی آن.

#### واژه‌های کلیدی:

مُشاکله، جناس، ردالعجز علی الصدر، اسلوب حکیم، مجاز، استعاره و کنایه.

برخی از فنون بلاغی گاهی چنان به هم نزدیک و در هم تنیده شده‌اند که مرز بندی دقیق و تحدید حدود آن‌ها دشوار می‌نماید، و دیگر گاه چنان چه در این مسیر توفیقی دست دهد؛ در عمل و تطبیق مثال‌ها، آشفتگی و مرزشکنی به قوت خود باقی است. شاید این پرباشانی و نابسامانی معلول تشابه زیاد و به هم چسبیدگی خود فنون باشد که به آسانی تن به جدایی نمی‌دهند، و از کشاندن سایه یکدیگر به دنبال خود کوتاه نمی‌آیند. از این رو با وجود نوشته‌های زیاد در این زمینه، و گفتنی‌های متعدد در این خصوص، هنوز ناگفته‌ها زیاد است و ناسفته‌ها برجایی؛ و پژوهشگر را شاید که در این میدان قدمی نهد و قلمی زند تا نکته‌ای بیفزاید یا مشکلی توضیح دهد و یا حداقل لغزشی را تصحیح کند. در غیر این صورت، به قول «ابن خُزَم» (ت ۴۵۶هـ):  
ناروا باشد که قلمی بر کاغذ بغلتد و یکی از این فوائد را در بر نگیرد:

۱- اختراع بدون سابقه ۲- تکمیل ناقصی. ۳- توضیح مشکلی ۴- مختصر کردن مطلبی  
مفضل ۵- گردآوری مطالبی پرباشان ۶- نظم بخشیدن به مباحث بی نظم ۷- و در آخر تصحیح لغزش‌ها. (رساله‌ی اندلسیه، به نقل از نصرالله تقوی: مقدمه‌ی «هنجار گفتار» (۱۳۶۳ هـ ص ۱-۲))  
اکنون با توجه بدانچه گفته آمد نگارنده بر آنست تا مقاله‌ی حاضر را به یکی از فنون یاد شده که «مشاکله» باشد اختصاص دهد، و ادامه‌ی بحث را در مورد دیگر فنون به مقالات بعد واگذار نماید. بلاغیان و هنرشناسان «مشاکله» را در شمار صنایع معنوی علم بدیع به حساب می‌آورند و آن را چنین تعریف می‌کنند: بیان غرض و مقصودی با استفاده از تعبیر و پوشش دیگر مطلبی که در همسایگیست مستقیم و یا غیرمستقیم آمده است. «فزوینی: تلخیص» و «ایضاح همراه شروع تلخیص ۳۱-۳۱۱ سیوطی: الإقتان ۳- ۳۲۲) مثلاً: در مورد اول، می‌توان مسافر گرسنه‌ی از راه رسیده را در نظر گرفت که اهل خانه از سر تکریم می‌پرسند: از نوشیدنی‌ها چه دوست داری بنوشی؟ او که سخت گرسنه است در جواب می‌گوید: «غذا می‌نوشم»

چنانکه ملاحظه می‌شود این مسافر، غرض خود را که «خوردن و رفع گرسنگی» باشد با تعبیری که ویژه‌ی مایعات است و مستقیماً در سؤال از وی آمده بیان می‌دارد، گویا بدین وسیله شخص از راه رسیده هم رنگی خود را با اهل خانه در کلام نشان می‌دهد. اما در مورد دوم یعنی مجاورت غیر صریح، می‌توان حال و مقام مقتضی سخن مسافر را چنین ترسیم کرد:

مسافر گرسنه‌ی از راه رسیده که در برابر خود انبوهی از نوشیدنی‌ها چون: آب، چای، دوغ و شربت می‌بیند و ظاهراً از غذا خبری در میان نیست، بانگ بر می‌دارد: «مرا غذا بنوشانید» شخص گرسنه باز در این مورد از تعبیر ویژه‌ی مایعات و نوشیدنی‌ها نه خوردنی‌ها بهره می‌گیرد، ولی نه در ارتباط با هم رنگی لفظ صریح؛ بلکه در ارتباط با فضای حضور انبوه نوشیدنی‌ها است که بانگ «بنوش» «بنوش» را تداعی می‌بخشد.

و نیز از مثال‌های معروف «نوع اول»، در کلام آسمانی آیات «الْيَوْمَ نُنْصِتُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (جاثیه/۳۴) و «فَنِي اعْتَدِيْ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ...» (بقره/۱۹۴) است، که در اولی محرومیت از غفران و رحمت الهی «نسیان»، و در دومی گرفتن انتقام و دفع ظلم که حق مشروع است «اعتداء»- تجاوز- خوانده شده، و منطبق بر فن «مشاکله» می‌باشند. تفاوت دو آیه «با یکدیگر در ارتباط با فن مورد نظر در این جهت است که لفظ پیروی شده- لفظ پایه- در اول مؤخر از لفظ پیرو آمده، و در دومی برعکس.

و نمونه‌ی «مشاکله» در شعر عرب، چون سخن «عمر بن کلثوم»<sup>(۱)</sup>:

أَلَا لَا يَجْهَلُنَّ أَحَدٌ عَلَيْنَا      فَتَجْهَلُ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَا

: مبادا کسی با ما خیره سری کند، که خیره سری ما فزون از خیره سری‌های دیگران آید. شاعر در این بیت «واکنش» خود را در برابر خیره سری و رفتار نسنجیده‌ی دیگران- که مکافات نامشروع و در راستای عقل و منطق است- از سر هم رنگی و همنوایی لفظی با تعبیر ویژه‌ی خیره سری: «جهل» می‌نامد تا زشتی و ناپسندی و دردناکی آن را یادآور شود، و از سوی دیگر برای ایجاد رُعب و وحشت، عدم تَقْيُّدش را به منطق و خرد نشان دهد.

و نیز چون سخن «احمد بن محمد انطاکی»<sup>(۲)</sup> (ت ۳۹۹ هـ) در ارتباط با پیام و دعوت برادرانش در روز سردی از وی که هر طعامی بپسندد برایش بپزند و میهمانش کنند، در پاسخ آنها چنین نوشت:

إِخْوَانُنَا عَزَمُوا الصَّبُوحَ بِسَخْرَةٍ      فَارْسَلُوا رَسُولَهُمُ إِلَى حَصِيصَا<sup>(۳)</sup>  
قَالُوا: اقْتَرِحْ شَيْئًا نُجِذِلُكَ طَبْعَهُ      ثَلْتُ: اطْبِخُوا لِي جُبَّةً وَ قَيْصَا

: برادران ما در سحرگاهی به صبحانه نشستند و فرستاده‌شان را به نزد من سریع گسیل

داشتند، و مرا گفتند: چیزی را پیشنهاد کن تا برایت نیک بپزیم؛ گفتم: برایم جبه و پیراهن بپزید. چنانکه ملاحظه می‌شود شاعر در کلام خود «دوختن جبه و پیراهن» را از سر هم رنگی و همراهی لفظی بانقل قول برادرانش «طَبْخ» - پختن غذا- می‌نامد، که داخل در صنعت «مشاکله» است.

و از جمله مثال‌های معروف نوع دوم «مشاکله» که «لفظ پایه» - پیروی شده- در کلام با صراحت ذکر نشده است، سخن شخصی است درباره‌ی «قاضی» که شهادت وی را در خصوص رؤیت هلال عید رمضان نمی‌پذیرد:

أَتَرَى الْقَاضِيَ أَعْمَى      أَمَ تَرَاهُ يَتَعَامَى  
سَرَقَ الْعَيْدَ كَأَنَّ الْ...      عَيْدَ أَسْوَالِ الْيَتَامَى

: قاضی را کور بینی؛ یا خود به کوری زند؟ عید و هلال را دزدید چو اموال یتیمان.

شاعر در این مثال، نادیده گرفتن شهادت و زیر پا گذاشتن جشن را از سر طعن و ایجاد نفرت در کنار «سرق» قرار می‌دهد و آن را پوشش و خلعتی نامطبوع می‌بخشد. تفاوت این مورد با مثال‌های پیشین آن است که در آن‌ها «لفظ پیروی شده» ی به جا به کار رفته، چون «لَا يَجْهَلُنَّ» و «طَبْخَه» صریحاً و مستقیماً در کلام حضور داشت، ولی در مثال اخیر تعبیر پیروی شده: «لفظ پایه» با صراحت حضور ندارد، بلکه تشبیه «كَأَنَّ الْعَيْدَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى» الهام بخش آن است (شرح تلخیص ۴/ ۳۱۱-۳۱۲ و بسیونی: البديع ۱۹۲-۱۹۳ و محمدباقر شریف: جامع الشواهد ۲/ ۲۶۷)

چنانکه در مقدمه‌ی گفتار حاضر اشارت رفت برخی از فنون بلاغی چنان به هم نزدیک هستند گویا در هم تنیده‌اند و یا مرزی مشخص ندارند؛ از آن جمله گونه‌هایی از صنایع بدیعی با همسایه‌های خودی، و یا آن سوی خط بافوننی چون «مجاز»، «استعاره» و «کنایه». دیگر مسأله نیز که شایسته طرح و یادآوری است؛ غرض وجودی و ارزش هنری و بلاغی فنون مورد بحث می‌باشد که کمتر بدان پرداخته‌اند. بنابر این جای سخن باقی است و قصه هم چنان ناتمام، و تمسک به پرسش‌های یأس‌آور چون: «هَلْ غَادَرَ الشُّعْرَاءُ مِنْ مُتَرَدِّمٍ؟»<sup>(۴)</sup> - آیا دیگران ناتمامی را بر جای نهاده‌اند؟ - ناروا، از این روی نگارنده سخنان خود را در ذیل به گوشه‌های مبهم و ناتمام فن «مشاکله» اختصاص می‌دهد:

مسأله اول- تعریف «مشاکله» و گستره آن است؛ نص تعریف معروف و مشهور از «مشاکله» چنان که سکاکی (ت ۶۲۹ هـ)، قزوینی (ت ۷۸۰ هـ)، سیوطی (ت ۹۱۱ هـ) و دیگران ارائه می‌دهند و بدان اشارت رفت چنین است: «ذکر الشیء بلفظ غیره لوقوعه فی صحبتته تحقیقاً»<sup>(۵)</sup> او تقدیراً «مفتاح ۴۲۴، ایضاح، تلخیص همراه شرواحش ۴/ ۳۱۰-۳۱۲ و الإبتقان ۳/ ۳۲۲) چنانچه در این تعریف تأملی شود مشخص می‌گردد که مصادیقی از مشاکله را در بر نمی‌گیرد، زیرا ظاهر «بلفظ غیره» چنین می‌نماید که همسانی و عینیت در لفظ پیروی شده شرط است در حالی که اگر همسانی و همراهی با واژه‌های مرادف با لفظ اصلی مشاکله ساز پیش آید مانعی ندارد، چنان که این مطلب از عبارت «کشاف» بر می‌آید. «زمخشری»

ذیل آیه‌ی: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۱۹۳) در یکی از توجیهاات خود نسبت به «فَلَا عُدْوَانَ...» آن را به «فَلَا تَظْلَمُوا إِلَّا الظَّالِمِينَ غَيْرَ الْمُتَّهِينَ» تفسیر می‌کند، یعنی در جای «فَلَا عُدْوَانَ» عبارت «فَلَا تَظْلَمُوا» می‌نهد، و بلافاصله یادآور می‌شود:

«سُمِّيَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ظَلَمًا لِلْمَشَاكِلَةِ»<sup>(۶)</sup> کفوله تعالی: «فَنِ اغْتَدِيْ عَلَیْكُمْ فَاغْتَدُوا عَلَیْهِ» (البقره/ ۱۹۴)

در حالی «مشاکله» در «فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا...» با «مشاکله‌ی آیه‌ی اخیر فرق می‌کند، زیرا «عدوان» مرادف واژه‌ی «ظلم» است نه خود وی، و انتقام و مکافات «عدوان» نامیده شده نه ظلم.

باز در همین رابطه که بعضی از صور «مشاکله» جنبه‌ی همسانی و عینیت لفظی با واژه‌ی اصلی یا پایه ندارد، گاهی در عمل آن چه اتفاق می‌افتد متضاد «پایه‌ی» «مشاکله» باشد. چنان که گویند کسی نزد قاضی<sup>(۷)</sup> شریح (ت ۸۷ هـ) ادای شهادتی کرد «شَریح» او را گفت: **إِنِّكَ لَسَبْتُ الشَّهَادَةَ** - شهادت و گواهی دادن تو باز و دراز است - ظاهراً مرادش آن بود که خوب از عهده‌ی آن بر می‌آیی. مرد در همگامی با سخن قاضی چنین جواب داد:

«إِنِّهَامُ تُجَعَّدُ عَنِّي» - شهادت و گواهی از من در پیچ و خم نماند - (سبکی، مواهب الفتح ۴/ ۳۱۰)

در این گفتگو واژه‌ی «سَبْتُ» مشاکله ساز و پایه محسوب می‌شود، که در اصل به معنی گیسوی آویخته و صاف و بلند است و غرض از آن بی‌پیچ و خم بودن شهادت؛ و «جَعَّدُ» ضد آن و به معنی

پیچ و شکن، که در ارتباط با نوعی همراهی و همگامی لفظِ همدم خود: «شهادت راستین و بی‌پیچ» بر تنِ «قصور و کوتاهی شهادت» در سخن مخاطبِ قاضی راست آمده. اما این ارتباط و همگامی جنبه تضاد دارد نه تشابه و تطابق لفظی، از این روی جا دارد این گونه موارد را «مشاکله تضادی» بنامیم و مورد پیشین را «مشاکله ترادفی».

**مسأله دوم** در «مشاکله» آن است لزومی ندارد لفظ یا قالب «پیروی شده» جنبه حقیقت داشته باشد، بلکه چنان که در سخن قاضی شریح آمد ممکن است این قالب و سوسه خیز تقلید و هم‌چشمی خود، عاریتی بود. و یا مانند: «الْيَوْمَ نُنْشَاكُمْ كَمَا نَسَيْمُ...» که واژه‌ی «نسیان» مشاکله‌ساز در معنی بی‌توجهی و رهاکردن به کار رفته است، که مجاز محسوب می‌شود.

**مسأله سوم** در ارتباط با تفاوت «مشاکله» نسبت به برخی از همسایه‌های درون مرزی است، از آن جمله یکی «جناس تام» باشد. هر دو فن در ظاهر در هم تنیده‌اند و برهم منطبق، زیرا مبنا و زیرساز هر دو فن لفظی مکرر است با معانی مختلف، اما با تأمل در جوانب آن‌ها مشخص می‌شود که هر یک در جایی دیگر می‌نشینند، و با هم فاصله‌های زیاد دارند، چون:

الف) در «مشاکله» خیزش تکرار و انگیزه‌ی تعدد، هم‌رنگی لفظی و همراهی شکلی تعبیر است؛ اما در جناس، در مرحله اول نیاز معنوی.

ب) در «مشاکله» «لفظ پیرو» از لحاظ صنعت مورد نظر لزوماً به منزله‌ی جامه‌ی عاریتی است، (سبکی: مواهب ۱۴/ ۳۱۰ سیالکوتی: حاشیه مطول ۵۴۳) اما در جناس این ملازمه نه تنها وجود ندارد بلکه عنوان هر کدام از طرفین آن لزوماً جامه‌ی خودی است یا عاریتی محض.

ج) در «مشاکله» بین «لفظ پیرو» و «محتوای» آن هیچ گونه رابطه‌ی معنوی از لحاظ خود فن وجود ندارد، اما در «جناس» رابطه‌ی الفاظ با مصادیقشان لزوماً بر مبنای وُضْع و قرار داد، یا علایق مطرح در مجاز مرسل و استعاره است.

د) در «مشاکله» لزوماً یکی از الفاظ (طرفین) اصل و پایه محسوب می‌شود؛ و دیگری فرع و پیرو، اما در «جناس» چنین ملازمه‌ای معتبر نیست.

ه) «مشاکله» از صنایع معنوی بدیع به شمار می‌آید، و «جناس» از آرایه‌های لفظی.

دیگر مورد از همسایه‌های درون مرزی که ممکن است با «مشاکله» در هم آمیزد صنعت «ردّ

العجز علی الصدر» می باشد که نوعی برقراری ارتباط شکلی بین پایانه‌ی مقطعی از سخن با اولش است. مانند: «دَخَشِيَ النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»- از مردم بیم می‌کنی در حالی که خدا به بیم کردن از وی سزاوارتر- و هم چنین «سَأَلْتُ اللَّيْمَ يَزْجَعُ وَ دَمَعُهُ سَائِلٌ»- طالب احسانِ شخصِ پست گریبان باز می‌گردد- هر دو مثال داخل در «رَدُّ الْعِجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» اند که بین اول و آخر آن‌ها ارتباط هم شکلی برقرار شده است و وسوسه‌ی تلاقی با صنعت «مشاکله» بر خاطر می‌گذرانند. ولی باید توجه داشت باز بین این دو همسایه‌ی درون مرزی تفاوت‌های زیادی به شرح زیر وجود دارد:

الف) در «مشاکله» چنان که گفته آمده اختلاف معنی در لفظ مکرر لزوماً ملحوظ است؛ اما در «رَدُّ الْعِجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» اختلاف معنی لفظ مکرر لحاظ نشده، از این روی ممکن است لفظ مکرر از نظر معنی نیز مکرر باشد مانند: مثال اول؛ یا مختلف مانند: مثال دوم.

ب) در «مشاکله» جایگاهی خاص در کلام چون اول و آخر آن برای لفظ مکرر در نظر گرفته نشده است، اما در «رَدُّ الْعِجْزِ» لزوماً لحاظ گردیده.<sup>(۸)</sup>

ج) در «مشاکله» ممکن است تکرار لفظ پشت سر هم بدون فاصله رخ دهد مانند: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (شوری / ۴۰) ولی در «رَدُّ الْعِجْزِ» این اتفاق رخ نمی‌دهد.<sup>(۹)</sup>

از آن‌جا هنرشناسان کلامی و بلاغیان در صنعت «رد العجز» در مورد کیفیت رابطه‌ی لفظ و معنی واژه‌های صنعت ساز، شرط و قیدی نیفزوده‌اند و در این خصوص ساکت مانده‌اند؛ نگارنده این مقاله بر این باور است که می‌توان «مشاکله» و «رَدُّ الْعِجْزِ» را در مواردی با هم آشتی داد و با حفظ خصوصیات هر کدام در کنار هم نشانند، مانند بیت معروف، با اندک تغییری:

قالوا: اقترح طعاماً نُحِبُّ لَكَ طَبْخَهُ      قلتُ: التَّمِيصُ وَ الْجُبَّةُ لِي أَطْبَعُوا<sup>(۱۰)</sup>

سه دیگر از همسایه‌های شبه‌انگیز درون مرزی برای «مشاکله»، «اسلوب حکیم» یا به دیگر عبارت قِسم دوم از «قول به موجب» است. این همسایه شبه‌انگیز راکه از آیه‌های «معنوی بدیع» به شمار می‌آید چنین تعریف می‌کنند:

«حَمْلُ لَفْظٍ وَقَع فِي كَلَامٍ الْغَيْرِ عَلَى خِلَافِ مَرَادِهِ تَمَا يَحْتَمِلُهُ بِذِكْرِ مُتَعَلِّقِهِ» (قزوینی: ایضاح،

تلخیص همراه شروح ۱۴ / ۴۰۸، مراغی: علوم البلاغه ۲۲۴) «تعریف» حاضر، اسلوب حکیم را سخن دو پهلوئی جاری شده بر زبان کسی معرفی می‌کند که مخاطب آن را در مرحله‌ی بازسازی توسط

خود، با بهره‌گیری از برخی متمم‌ها و وابسته‌ها در جهت خلاف نظر متکلم هدایت کند، مانند:

### قُلْتُ: تَقَلَّتْ إِذْ أَتَيْتُ مِرَاراً      قال: تَقَلَّتْ كَاهِلِي بِالْأَيَادِي

گفتم: از این‌که بارها آمده‌ام مزاحمت فراهم آوردم؛ گفت: دوش مرا به نعمت‌ها سنگین کردی. چنان‌که ملاحظه می‌شود واژه‌ی «ثقل» در مصراع اول به منظور ایجاد مزاحمت به کار رفته است ولی مخاطب آن را در مرحله‌ی بازسازیِ بمنظور هدایت سخن در مسیری بهتر با بهره‌گیری از برخی وابسته‌های لفظ مورد نظر چون: «کاهلی» و «بالآیادی»، در معنی نعمت و متّ می‌نشانند. با توجه به آن‌چه گفته آمد نزدیکی و درهم تنیدگی (مشاکله) و «اسلوب حکم» یا «قول به موجب» قابل انکار نیست و حتی می‌توان گفت: آن‌چه در واقع در مصادیق هر دو فن اتفاق می‌افتد بر هم منطبق‌اند. از این روی «سبکی» مثال معروف «مشاکله» را: «قُلْتُ اطْبَخُوا لِي جُبَّةً وَ قَيْصًا» نیز داخل در صنعت «قول به موجب» می‌داند که با بازسازی بعدی و افزودن «حُبَّة» و «قَمِيصًا» در جهت هدایت در خلاف معنی اولی پیش رفته است (مواهب ۴/ ۴۰۹).

ضمن تأیید سخن «سبکی» نگارنده بر این باور است که مثال معروف «مشاکله» نقطه‌ی اشتراک دو صنعت به شمار می‌آید نه دلیل انطباق صد در صد آن‌ها، زیرا دو فن مورد بحث از جهاتی با هم اختلاف دارند، از جمله:

الف) در «مشاکله» تقابل بین متکلم و مخاطب ملحوظ نیست، به دیگر عبارت لزومی ندارد زبان لفظ‌های مکرر یکی نباشد، مانند: «و جِزَاءُ سَيْئَةٍ سَيْئَةٌ مِثْلُهَا» اما این تقابل در «اسلوب حکیم» لحاظ شده، چنان‌که عبارت «حمل لفظ وقع فی کلام الغیر» آن را می‌رساند.

ب) «مشاکله» در مقایسه با «قول به موجب» از وضوحی بیشتر برخوردار است، و شاید به همین دلیل باشد که عبدالقاهر (ت ۴۷۱ یا ۴۷۴) مصادیق فن اخیر را «مغالطه» می‌خواند، و این «سکاکي» (ت ۶۲۶هـ) است که «قول به موجب» یا مصادیق آن را «اسلوب حکیم» می‌نامد. (قزوینی: ایضاح و سبکی: عروس الأخراج، شروح تلخیص ۱/ ۴۷۹)

ج) در «مشاکله» لفظ پیرو» در همه جا نسبت به معنی مراد از آن لزوماً به منزله‌ی (۱۲) لباس عاریتی است؛ اما د «اسلوب حکیم» چنین ملازمه‌ای ملحوظ نیست.

د) «اسلوب حکیم» با «تجاهل عارف» و هدایت متکلم به در نظر گرفتن آن رویه‌ی دیگر سخن،



نزدیکی بیشتر دارد تا «مشاکله»

ه) غرض از «مشاکله» نوعی همراهی شکلی و لفظی است، و از «اسلوب حکیم» یادآوری ظریف مخاطب و وسوسه‌ی وی از دور به اتخاذ آن سوی بهتر سخن.

مسأله‌ی چهارم تفاوت «مشاکله» با دیگر همسایه‌های بیرون مرزی چون «مجاز»؛ «استعاره» و کنایه است. هر چند ممکن است در عمل و تطبیق مصادیق با فنون یاد شده گاهی غموض و ابهام و دیگرگاه تلاقی و در هم تنیدگی پیش آید؛ اما تفکیک «مشاکله» از آن‌ها و تحدید مرزهای همسایه‌های بیرون مرزی روشن‌تر از مباحث گذشته درون مرزی است. زیرا در فنون بیرون مرزی برخلاف «مشاکله» تکرار لفظ ملحوظ و معتبر نیست، و از طرفی دیگر به کارگیری لفظ در معنی دومی (فرعی) بر مبنای تناسب‌های معروف «مجاز مرسل» و «مشابهت در استعاره» و ملازمت در «کنایه» صورت می‌گیرد. و دیگر آن که فنون یاد شده هنری‌تر و تخیل و صورت‌نگری پایه و اساس آن‌ها به شمار می‌آید.

با وجود این تفاوت‌ها گاهی می‌توان آن‌ها را در کنار هم گردآورد و بر یک سفره نشانده؛ مانند:

آیه‌ی «و جزاء سیئة سیئة مثلها فن عفا وأصلح فأجزه علی الله» (شوری/ ۴۰)

در این آیه «سیئة» می‌تواند مَحْمِل «مجاز مرسل»؛ استعاره و «مشاکله» باشد، زیرا انتقام و مکافات مشروع که پیامد برخورد تجاوز و ستم است باز «سیئة» خوانده شده که لباس و پوششی نامتعارف باشد و مسلماً توجیهی در پی دارد. چنان‌چه مبنای این توجیه را «مُسَبِّبیت» به حساب آوریم که این کنش اولی است منجر به واکنش می‌شود و ثمری این چنین می‌دهد؛ فن مورد نظر را در شمار «مجاز مرسل» به حساب می‌آوریم. و اگر مبنا را زاویه‌ی «مشابهت» قرار دهیم بدین معنی که انتقام نیز در حد ذات خود بدون ملاحظه کنش اولیه، تخریب و انهدام وسیئه است؛ فن بر آمده را در این صورت «استعاره» می‌نامیم. شاید عبارت «فمن عفا وأصلح فأجزه...» نیز تأییدی بر ارزش زاویه‌ی اعتبار مشابهت «انتقام» با «تجاوز» باشد که مرتبت گذشت و صلح را برتر می‌نهد و با عنوان زیبا و نامحدود چون «أجزه علی الله» از آن یاد می‌کند، و از جنبه‌ی اجتماعی و سازندگی هم آن را نشان «عضو و صلح» می‌داند؛ و برعکس از انتقام برای پرهیز از انتخاب آن و ایجاد نوعی از کراهت و دل‌زدگی تعبیر «سیئة» آمده تا سایه‌ی سنگینش از گزینش انتقام کنار نرود.

اما چنان چه زاویه دید را از تمرکز بر آن سوی ظاهری کلمه‌ی «سَيِّئَةٌ» عوض کنیم و از جنبه‌های معنوی و اختصاصی آن، و همچنین از روابط داخلی واژه‌ها با یکدیگر دست کشیم، و در مقابل جنبه‌های اجتماعی ظاهری و شکلی کلمات را ملحوظ داریم، و مسائل لفظی را جانشین معنوی کنیم، و تأثیرات نزدیک همنشینی ظاهری و سوسه‌انگیز پیش آمده و همشکلی لفظی محسوس را در نظر بگیریم؛ تعبیر «سَيِّئَةٌ» را از «انتقام» صنعت «مشاکله» می‌خوانیم.

مسأله‌ی پنجم بیان ارزش هنری و بلاغی فن «مشاکله» است که کمتر بدان توجه می‌شود. زمخشری (ت ۵۲۸هـ) از آن چنین یاد می‌کند: «فَنُّ مِنْ فَنونِ كَلَامِهِمْ بَدِيعٌ، وَ طِرَازٌ عَجِيبٌ مِنْهُ... وَ لِيَّةٌ أَمْرٌ التَّزْيِيلِ وَ احاطته بفنون البلاغة و شعها؛ لا تكاد تَشْتَعِرُ بِفَناءٍ إِلَّا عَثَرَتْ عَلَيْهِ فِيهِ عَلَى أَقْوَمِ مَنَاهِجِهِ وَ أَشَدِّ مَدَارِجِهِ» (كشاف ۱/۱۱۳ ذیل آیه‌ی ۲۶/بقره).

- «مشاکله» از فنون نو ظهور سخن عرب است و شیوه‌ی شگفت‌آور کلامشان،... شگفتا از شیوه‌ی بیان قرآن! که همه فنون و شاخه‌های هنری سخن را در خود جای داده تا آن جا با پدیده‌ای نو در این زمینه روبرو نمی‌شوی مگر این که استوارتر و درست‌ترش را در قرآن می‌یابی - از سخن زمخشری که بگذریم و در کنار صنعت «مشاکله» کمی درنگ کنیم و در صور آن تأمل نماییم، به نکته‌های چند هنری می‌رسیم:

اولاً: «مشاکله» غالباً در برگیرنده‌ی نوعی معادله<sup>(۱۲)</sup> و برابری در تعبیر است که بی‌تأثیر بر محتوا نمی‌باشد.

ثانیاً: این معادله و همدمی، دستیابی متکلم را به قالب و تعبیر سهولت می‌بخشد.

ثالثاً: از نظر موسیقی همنوایی جناس را در گوش زمزمه می‌کند.

رابعاً: در این معادله‌ی دلپذیر یا ناپسند غالباً متکلم با زبان شخص دیگر حرف می‌زند تا وی را سلسله جنبان هر دو سوی «معادله» به حساب آورد.

خامساً: این صنعت در موارد متعدد افاده مبالغه می‌کند، و تحذیر و تنفیر بیشتر را می‌رساند؛

از آن جمله سخن «عمرو بن کلثوم» که قبلاً گفته آمد:

أَلَا لَا يَجِبُهُنَّ أَحَدٌ عَلَيْنَا  
فَنَجْهَلُ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَا

شاعر در این بیت واکنش خود را - یعنی: انتقام - در پوشش جهل و خیره‌سری و زیر پانهادن

معیار عقل و منطق یادآور می‌شود تا عمق مسأله را به اطرافیان بدخواه خود بنمایاند، و تلخی درشتی این عکس‌العمل را گوش زد کند.<sup>(۱۴)</sup> (سیونی عبدالفتاح: علم البدیع، ۱۹۴) در خاتمه می‌توان به نکته‌ای دیگر در ارزش هنری مشاکله اشاره کرد که به‌گفته میرزا حسین واعظ کاشفی سبزواری (ت ۹۱۰ هـ)

: این صنعت خالی از مطایبه نیست؛ مثال:

گفت آن دلبر که: خواهیم عاشقان را قتل کرد  
گفتمش: بهر خدا هجران خود را قتل کن  
(بدیع الأفكار فی صنائع الأشعار ص ۱۰۶)

### یادداشت‌ها

(۱) عمر بن کلثوم، شاعر سلحشور و مغرور قبیله‌ی «تَغَلِب» در عصر پیش از اسلام، و یکی از اصحاب معلقات (قصائد شاهکار عصر جاهلی) که مطلع آن بیت زیر است:

أَلْهَبِي بِضَخْنِكَ فَاصْبِحِينَا  
وَلَا تُسْبِغِي خُمُورَ الْأَنْدَرِينَا

وی در این معلقه با عاطفه‌ای جوشان و خروشان به خودستایی خویش و یادآوری مفاخر قومی و شخصیتی خود می‌پردازد، و دشمنانش را تهدید می‌کند و خوار می‌دارد. شیوه‌اش در این مورد یادآور مناظره‌ی رستم و اسفندیار در میدان نبرد است. (فاضلی محمد: مختارات من روائع الأدب العربي، ۱۳۸۱ هـ ص ۵۷) نشر سازمان سمت، تهران.

(۲) شاعری طنزگو معروف به «ابوالتر قَعْمَق»، ثعالبی (ت ۴۲۹ هـ) وی را نادره‌ی ممان خوانده است. در انواع شعر: جد، هزل و مجون (اشعار بی‌بند و بار) توانمند بوده، از شهر «انطاکیه» شام برآمد، به مصر رفت و مدتی زیاد در آن‌جا بماند و ملوک و وزرا را ثنا گفت. وی در سال ۳۹۹ هـ در همان‌جا درگذشت (یتیمه‌الذهر ۱/ ۴۵۸-۳۷۹ و ابن خلکان ۱/ ۱۳۱ و الأعلام).

(۳) این بیت در کتاب «البدیع» لاشین «عبدالفتاح، ص ۷۷، مصراع دومش چنین آمده است: «فَأُنِّي رَسُولَهُمُ الَّذِي خُصَّصًا» اما در سایر دیگر منابع که در دسترس نگارنده بود «حصیما» ضبط شده که ظاهراً به معنی «سریعاً» به کار رفته است.

(۴) عبارت حاضر، مصراع اول مطلع معلقه «عنتره بن شداد» شاعر کنیززاده سیه فام عصر جاهلی است که در وصف خود چنین می‌سراید.

وَمَا لِسَوَادِ لُونِي مِنْ دَوَاءِ

فَإِنْ أَكَّ أَنْسُوداً فَالْمِسْكُ لُونِي

كَبُعْدِ الْأَرْضِ مِنْ جَوِّ السَّمَاءِ

وَلَكِنْ تَبُعْدُ الْفَخْشَاءِ عَنِّي

اگر سیاهم مُشک به من می‌ماند، و سیاهی رنگم درمان نمی‌شناسد.  
 اما پستی و زشتی به دور است از من، به دوری زمین از فضای سپهر.  
 و در ظلم ستیزی می‌گوید:

فَإِذَا ظَلِمْتُ فَإِنَّ ظَلْمِي بَاسِلٌ      مُرَّ مَذَاقَتَهُ كَطَعْمِ الْعَلَقِمْ

۵) هرگاه مورد ستم قرار گیرم عکس‌العمل من سخت است و تلخ، به تلخی «حنظل» (هندوانه‌ای ابوجهل) «تحقیقاً او تقدیراً» در عبارت «مفتاح العلوم» سکاکی نیامده است، مؤلف «جواهر البلاغه» نیز به پیروی از «سکاکی» آن را نیاورده.

۶) می‌توان گفت آبشخور و سر چشمه‌ی سخن زمخشری مطلبی است که «فزاء» (ت ۲۰۷هـ) ذیل آیه‌ی مورد بحث در «معانی القرآن ۱/ ۱۱۷» متذکر شده بدین صورت: پاسخ این سؤال: آیا انتقام از ستمگران که خداوند مباح و روا داشته «عُدوان» به حساب می‌آید؟ آن است که لفظ «عُدوان» در معنی تجاوز نیامده، بلکه واژه‌های است در همسازگی با کلمات ماقبل خود چون: (فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ) به کار رفته. بنابراین «عُدوان» از جانب مشرکان ظلم است و از جانب مسلمانان قصاص و انتقام که روا باشد، در نتیجه قصاص ظلم نیست هر چند با ظلم (عُدوان) از آن تعبیر شده و از این قبیل است: «و جزاءً شينئةً سيئةً مثلها» چنان که ملاحظه می‌شود «فزاء» به فن «مشاکله» در این آیات تصریح دارد، و «عُدوان» را نیز به منزله «ظلم» به حساب می‌آورد، ولی از اصطلاح «مشاکله» استفاده نمی‌کند زیرا در عصر وی این واژه مصطلح نشده بود. گویا نخستین کسی که عنوان «مشاکله» را برای فن مورد بحث به کار گرفته ابوعلی فارسی (ت ۳۸۶هـ) است. (المشهدانی: الجهود البلاغية ص ۲۰۰)

۷) ابوامیه بن حارث بن قیس معروف به «قاضی شریح» که از بزرگان «تابعین» آنان که تشریف حضور پیامبر بر ایشان دست نداده ولی اصحاب وی را درک کرده‌اند به شمار می‌آید. وی به فرمان خلیفه دوم (ر) قاضی کوفه شد و در این سمت ۷۵ سال باقی ماند به استثنای سه سال. مقارن با قیام عبدالله بن زبیر که شغل قضا را کنار گذاشت، و هم چنین ایامی که حجاج بر سر کار آمد و از شغل قضا استعفا داد، ولی پس از مرگ وی مجدداً شغل قضا را از سر گرفت.

«شریح» شخصی زیرک، باهوش، آگاه و خردمند، توانمند در شغل قضا، تا آن‌جا بروایتی علی «ع» او را افضل عرب خوانده است.

گویند علی علیه السلام با شخصی غیر مسلمان به داوری نزد قاضی شریح رفتند، چون «شریح» از سر احترام برخاست، علی «ع» او را گفت: این نخستین بی‌طرفی و بی‌عدالتی تو در این دعوا است، آن‌گاه به دیوار تکیه داد و گفت: چنان چه مدعی من مسلمان بود در کنارش می‌نشستم.

گویند از «شریح» در مورد حجاج پرسیدند: آیا وی مؤمن بود؟ گفت: آری، مومن به طاغوت و کافر به خدای بزرگ (این خلکان: وفيات الاعیان ۱۲/ ۴۶۳-۴۶۰).

۸) در «ردالمعجز» در «نثر» یکی از دو لفظ در اول «مطلب» و دیگری در آخر، و در «شعر» یکی از آن‌ها همیشه در آخر قرار می‌گیرد، و دیگر لفظ در صدر مصراع اول، یا وسطش، یا آخرش و یا صدر مصراع دوم.

(قرظوبنی: الايضاح صص: ۳۹۹-۴۰۰ و المطول ص ۴۵۰)

- ۹) البته باید توجه داشت غالباً چنین اتفاق می‌افتد، اما بزرگانی چون عبدالقاهر جرجانی آیهی «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرُومًا...» (آل عمران/ ۵۴) را در شمار «ردالمعجزه» خوانده است. (دلالت‌العجاز ۲۳۱)
- ۱۰) با تغییر پیش آمده «صنعت مشاکله» از نظر لفظی تغییر نیافته است و به حال خود باقی مانده، و از نظر «رد المعجز» هم مشکلی ندارد، زیرا یکی از لفظهای مکرر در آخر بیت و دیگری در آخر مصراع اول قرار دارد چنان‌که گفته آمد مشکل ساز نیست.
- ۱۱) برخی از کتب بلاغی مواردی از مصادیق قسم دوم «قول به موجب» یا «اسلوب حکیم» را تحت عنوان «خلاف مقتضای» حال در «علم معانی» آخر احوال مستدالیه نیز آورده‌اند. (قزوینی: الايضاح ص ۷۹، تفتازانی المطول ص) ۱۲) یادآور می‌شود تحقیق آنست که «مشاکله» بین حقیقت و مجاز قرار دارد، بدین معنی که در قالب هیچ کدام نمی‌گنجد، بنابراین در برخی از کتب بلاغی جدید چون «علوم البلاغه» از احمد مصطفی المرغی ص ۲۰۱ به تبع از بلاغیان قدیم «مشاکله» مجاز دانسته شده، که خلاف تحقیق است.
- ۱۳) زمخشری گاهی «مشاکله» را «مقابله» می‌خواند، البته مراد وی از مقابله معنی اصطلاحی آن نیست، بلکه ظاهراً به مفهوم «معادله» و امثال آن نظر دارد. (ابوموسی: البلاغة القرآنية ص ۴۰۳).

## منابع و مأخذ

- ۱) بسیونی، عبدالفتاح فیود: «علم البديع» چاپ سوم ۱۴۱۸ هـ ۱۹۹۸ م دارالمعالم الثقافية، عربستان سعودی
- ۲) تفتازانی، سعدالدین مسعودبن عمر (ت ۷۹۲ هـ) «المطول» ۱۴۲۴ هـ تحقیق عبدالحمید هنداوی، دارالمکتب العلمیة، بیروت-لبنان
- ۳) ثعالبی، ابومنصور عبدالملک نیشابوری (ت ۴۲۹ هـ) «یتیمۃ الذهر...» ۱۴۰۳ هـ تحقیق مفید محمد قمیحه، دارالمکتب العلمیة بیروت-لبنان
- ۴) ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین، احمدبن محمدبن ابی بکر (ت ۶۰۸ هـ) «وفیات الأعیان...» تحقیق احسان عباس (بی‌تا) دارالثقافة، بیروت-لبنان
- ۵) دسوقی، محمد بن احمد (ت ۱۲۲۰ هـ) «حاشیه» بر «شرح مختصر» ضمیمه‌ی «شروح تلخیص» (بی‌تا) نشر ادب الحوزه، ایران
- ۶) زرکلی، خیرالدین «الأعلام» (۱۹۸۴ م) چاپ ششم، دارالعلم للملایین، بیروت-لبنان
- ۷) زمخشری، جارالله ابوالقاسم محمودبن عمر (ت ۵۲۸ هـ) «الکشاف عن حقائق التنزیل» بی‌تا
- ۸) سبکی، بهاء‌الدین (ت ۷۲۶ هـ) «عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح» ضمیمه‌ی «شروح تلخیص» (بی‌تا) نشر ادب الحوزه
- ۹) سگاک، ابویعقوب یوسفبن ابی بکر محمدبن علی (ت ۶۲۶ هـ) به اهتمام نعیم زر زور (۱۴۰۷ هـ) دارالکتب العلمیة، بیروت-لبنان
- ۱۰) سیالکوتی عبدالحکیم (ت ۱۰۶۷ هـ) «حاشیه بر مطول» (۱۲۱۱ هـ) استانبول، مطبعه‌ی شرکت صحافی عثمانی

- (١١) سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (ت ٩١١ هـ) «الاتقان فی علوم القرآن» تحقیق محمد فضل ابراهیم (١٣٦٣ هـ) منشورات رضی ایران
- (١٢) سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (ت ٩١١ هـ) «معتزک الأقران فی اعجاز القرآن» تحقیق احمد شمس‌الدین (١٤٠٨ ت) بیروت-لبنان
- (١٣) شریف محمدباقر: «جامع الشواهد» انتشارات فیروز آبادی (بی تا) قم
- (١٤) عتیق عبدالعزیز: «علم البدیع»، (١٤٢٤-٢٠٠٤ م) نشر الأفاق العربیه، قاهره
- (١٥) فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد (ت ٢٠٧ هـ) «معانی القرآن» (١٩٥٥ م) دارالسور، بیروت-لبنان
- (١٦) قزوینی، محمدبن عبدالرحمن ابوالمعالی معروف به «خطیب» (ت ٧٣٩ هـ) الايضاح فی العلم البلاغه، دارالمکتب العلمیه، بیروت-لبنان
- (١٧) قزوینی، محمدبن عبدالرحمن ابوالمعالی «تلخیص» همراه «شرح المختصر» ضمیمه شروح التلخیص (بی تا) نشر ادب الحوزه
- (١٧) کمال‌الدین، حسین واعظ کاشفی سبزواری (ت ٩١٠ هـ) «بدائع الأفكار فی صنائع الأشعار» (١٣٦٩ هـ) ویراسته میر جلال‌الدین کزازی نشر مرکز
- (١٨) لاشین، عبدالفتاح، «البدیع فی ضوء قرآن کریم» چاپ سوم (١٩٨٦ م) مکتبه الأنجلوالمصریه
- (١٩) مراغی، احمد مصطفی: «علوم البلاغیه» دارالقلم، بیروت-لبنان
- (٢٥) المشهدانی مثنی نعیم حمادی: الجهود البلاغیه لابن الجوزی (١٤٢٥ هـ - ٢٥٥٥ م) مکتبه الثقافة الدینیة، قاهره.
- (٢١) مغربی ابن یعقوب — «مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح» ضمیمه «شروح تلخیص» (بی تا) نشر ادب الحوزه
- (٢٢) ابوموسی محمد حسینی «البلاغیه القرآنیة و اثرها فی تفسیر الزمخشری» (بی تا) دارالفکر العربی
- (٢٣) نصرالله نقوی، «هنجار گفتار» ١٣٦٣ هـ نشر فرهنگسرای اصفهان
- (٢٤) هاشمی، سید احمد «جواهر البلاغه» چاپ سیزدهم (١٣٨٣ هـ) مکتبه التجاریة الکبری، مصر